



بازخوانی مؤلفه‌های اندیشه سیاسی ایران شهری در صورت‌بندی دولت در گفتمان انقلاب اسلامی ایران

محمد جواد صادقی متین^۱، نادر پورآخوندی^۲، علی فلاح نژاد^۳

۳۸

دوره ۱۰، شماره ۳، پیاپی ۳۸

پاییز ۱۴۰۵

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۵/۰۳/۱۱

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۵/۰۶/۱۵

صص: ۶۹-۳۹

شاپا چاپی: ۴۵۶۵-۲۵۸۸

الکترونیکی: ۳۸۱-۰۲۷۱۷



چکیده

این مقاله به تبیین چگونگی بازخوانی مؤلفه‌های اندیشه سیاسی ایران شهری در صورت‌بندی دولت در گفتمان انقلاب اسلامی ایران می‌پردازد. مسئله اصلی پژوهش، توضیح نسبت میان گسست انقلابی سال ۱۳۵۷ و تداوم تاریخی منطق دولت‌داری در ایران است. چارچوب نظری پژوهش از سه لایه مکمل تشکیل شده است. در لایه نخست، با بهره‌گیری از نظریه تداوم تاریخی جواد طباطبایی، منطق استمرار برخی عناصر دولت ایرانی در دل گسست انقلابی توضیح داده می‌شود. در لایه دوم، تحلیل گفتمان لاکاتو و موفه نشان می‌دهد که گفتمان انقلاب اسلامی در فرایندی هژمونیک و از طریق مفصل‌بندی عناصر گوناگون، بر پایه هم‌زمانی طرد و پذیرش شکل گرفته است؛ به گونه‌ای که برخی مؤلفه‌های نظم پیشین را نفی و برخی منطق‌های بنیادین آن را بازتعریف و جذب کرده است. در لایه سوم، فقه سیاسی شیعه توضیح می‌دهد که انتقال مؤلفه‌های ایران شهری به گفتمان انقلاب اسلامی، مستقیم، بی‌واسطه و مکانیکی نبوده، بلکه از صافی دستگاه مفهومی و هنجاری فقه شیعه عبور داده شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که مؤلفه‌هایی چون مشروعیت فراگیری، پیوند دین و سیاست، و ضرورت دولت مقتدر، در قالب مفاهیمی مانند ولایت، تکلیف، مصلحت و حکومت اسلامی بازصورت‌بندی شده‌اند در حالی که سلطنت موروثی و سلسله‌مراتب طبقاتی طرد شده‌اند. بنابراین، گفتمان انقلاب اسلامی صورت‌بندی تازه‌ای از تداوم دگرگون‌شده دولت‌داری ایرانی است.

کلیدواژه‌ها: ایران شهری، انقلاب اسلامی، ولایت فقیه، تداوم، گسست، فقه سیاسی.

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران.

m.sadeghimatin@iau.ac.ir

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران. (نویسنده مسئول)

Shoka1353@iau.ac.ir

alifalahnejad@iau.ac.ir

۳. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران.

۱- مقدمه

اندیشه سیاسی در ایران همواره در تنش و تعامل میان دو سنت بزرگ تاریخی شکل گرفته است؛ نخست، سنت «ایران‌شهری» که بر الگوی شهریاری آرمانی، فره ایزدی، داد به‌مثابه نظم کیهانی و ایده دولت مقتدر و آبادگر استوار است، و دوم، سنت اسلامی که پس از ورود اسلام، به‌ویژه در قالب فقه سیاسی شیعه، صورت‌بندی‌های تازه‌ای از مشروعیت و حاکمیت ارائه کرده است. در این ارتباط، طباطبایی با تأکید بر اینکه «نظریه شاهی آرمانی بنیادی‌ترین عنصر اندیشه سیاسی ایران‌شهری است» (طباطبایی، ۱۳۹۸: ۱۳۱) و «فره» را مفهوم بنیادین این سنت می‌داند (طباطبایی، ۱۳۹۸: ۱۳۲)، نشان داده است که این «ذخیره معنایی دیرپا» از گسست‌های تاریخی عبور کرده و «تداوم» یافته است. در سوی دیگر، گفتمان انقلاب اسلامی با محوریت نظریه ولایت فقیه، صورت‌بندی نوینی از «دولت» را مطرح ساخت که امام خمینی آن را «همان ولایت رسول‌الله» معرفی کرد (خمینی، ۱۳۵۸) و حکومت را شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله و از احکام اولیه اسلام دانست که بر احکام فرعیه (خمینی، ۱۳۷۹؛ صحیفه امام، ج ۲۰: ۴۵۲-۴۵۱) تقدم منطقی دارد.

استوار بر این استدلال، دعوی این پژوهش این است که اندیشه ایران‌شهری، در گفتمان انقلاب اسلامی بر حول مفهوم ولایت فقیه به عنوان نقطه «گره‌گاهی» بازخوانی می‌شود. با این توضیح، انقلاب اسلامی به رغم «گسست» آشکار از الگوی سلطنت موروثی در اندیشه ایران‌شهری، با تأکید بر مشروعیت الهی حاکم، پیوند دین و سیاست و ایده دولت مقتدر در عین حال، سویه‌های از اندیشه مزبور را «تداوم» بخشید. اما آنچه که در این میان همچنان مجهول و به مثابه یک «مسئله» باقی مانده، سازوکار دقیق بازخوانی مؤلفه‌های اندیشه ایران‌شهری در فرایند صورت‌بندی دولت در گفتمان انقلاب اسلامی است. به بیان دیگر، هنوز این مسئله که چگونه برخی عناصر این سنت تاریخی حفظ و بازتعریف شده و برخی دیگر طرد یا خنثی گردیده‌اند، به‌طور نظام‌مند تبیین نشده است.

در مقام طرح نظریه رقیب، بیشتر پژوهش‌های موجود یا بر «تداوم» تاریخی اندیشه ایران‌شهری تمرکز کرده و نحوه بازتولید آن را در شرایط انقلابی نادیده گرفته‌اند، یا صورت‌بندی دولت پس از انقلاب ۱۳۵۷ را در «گسست» مطلق با میراث پیشااسلامی اندیشه ایران بررسی نموده‌اند. مطالعات محدود تطبیقی نیز غالباً فاقد یک چارچوب نظری ترکیبی بوده‌اند که بتواند هم‌زمان تداوم و گسست را تبیین کند. بر این اساس، مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که مؤلفه‌های اندیشه سیاسی

ایران‌شهری چگونه در صورت‌بندی دولت در گفتمان انقلاب اسلامی ایران بازخوانی شده‌اند و چه نسبتی از تداوم و گسست میان این دو سنت برقرار است. برای پاسخ به این مسئله، پژوهش حاضر از چارچوب نظری ترکیبی بهره می‌گیرد که سه لایه را در پیوند با یکدیگر قرار می‌دهد. لایه تاریخی-ساختاری مبتنی بر نظریه تداوم فرهنگی طباطبایی، لایه گفتمانی-هژمونیک بر اساس نظریه گفتمان لاکلاو و موفه، و لایه هنجاری-نهادی متکی بر ظرفیت‌های فقه سیاسی شیعه در نظریه ولایت فقیه، لایه‌های به هم پیوسته این چارچوب را تشکیل می‌دهند. از نقطه‌نظر روشی، این چارچوب امکان تبیین نسبت میان مؤلفه‌های اندیشه ایران‌شهری به مثابه متغیر مستقل و صورت‌بندی دولت در گفتمان انقلاب اسلامی به عنوان متغیر وابسته از مسیر متغیرهای میانجی باز صورت‌بندی فقهی-گفتمانی و ضرورت حفظ تداوم تاریخی دولت ایرانی، فراهم شود. تدارک چنین تبیینی استوار بر این فرضیه است که مؤلفه‌های اندیشه سیاسی ایران‌شهری از طریق میانجی‌گری باز صورت‌بندی فقهی-گفتمانی در نظریه ولایت فقیه و ضرورت حفظ تداوم تاریخی دولت ایرانی، در صورت‌بندی دولت در گفتمان انقلاب اسلامی به شکلی بازتولید شده‌اند که در برخی ابعاد نظیر مشروعیت الهی حاکم، پیوند دین و سیاست، و ایده دولت مقتدر، «تداوم» و در برخی ابعاد دیگر مانند الگوی شاهی موروثی و ساختار سلسله‌مراتبی کلاسیک «گسست» ایجاد کرده‌اند. از این‌رو، اهمیت این پژوهش در آن است که می‌تواند از ساده‌نگاری‌های رایج درباره گسست کامل یا تداوم مکانیکی فراتر رفته و تبیینی چندلایه از نسبت میان سنت سیاسی ایران‌شهری و صورت‌بندی دولت در گفتمان انقلاب اسلامی ارائه دهد.

۲- پیشینه تحقیق

ادبیات موجود درباره نسبت میان اندیشه سیاسی ایران‌شهری و صورت‌بندی دولت در گفتمان انقلاب اسلامی را می‌توان در سه محور اصلی دسته‌بندی و به صورت انتقادی بررسی کرد.

۲-۱- مطالعات مربوط به اندیشه سیاسی ایران‌شهری

مهم‌ترین و تأثیرگذارترین آثار در این حوزه متعلق به جواد طباطبایی است. طباطبایی در کتاب‌های «تاریخ اندیشه سیاسی در ایران» (۱۳۹۸)، «زوال اندیشه سیاسی در ایران» (۱۳۷۳) و به‌ویژه «خواجہ نظام‌الملک طوسی: گفتار در تداوم فرهنگی ایران» (۱۳۹۲) مفهوم «اندیشه سیاسی

ایران‌شهری» را به‌عنوان سنت دیرپای سیاسی ایران صورت‌بندی کرد. وی در این آثار بر مؤلفه‌هایی چون شاه آرمانی، فره ایزدی، داد و پیوند دین و دولت تأکید ورزید و نشان داد که این سنت از دوره باستان تا دوره اسلامی تداوم یافته است. طباطبایی در «دیب‌اچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران»، (۱۳۸۶) نیز این بحث را در نسبت با مسئله انحطاط و تجدید بسط داد. در ادامه این جریان، پژوهش‌هایی مانند مقاله حاتم قادری و تقی رستم‌وندی با عنوان «اندیشه ایران‌شهری: مختصات و مؤلفه‌های مفهومی» (۱۳۸۵) کو شیده‌اند مؤلفه‌های مفهومی این اندیشه را به صورت نظام‌مند استخراج کنند. همچنین نصرالله پورجوادی در کتاب «در نگاه ایران‌شهری» (۱۴۰۴) تلاش کرده است این مفهوم را از منظری فلسفی و عرفانی بازخوانی کند. با وجود غنای این آثار در تبیین تداوم تاریخی اندیشه ایران‌شهری، محدودیت اصلی آن‌ها این است که کمتر به باز صورت‌بندی این مؤلفه‌ها در شرایط انقلابی و گفتمان مدرن پرداخته‌اند و نسبت آن‌ها با صورت‌بندی دولت پس از انقلاب ۱۳۵۷ را به‌طور نظام‌مند بررسی نکرده‌اند.

۲-۳- مطالعات مربوط به صورت‌بندی دولت در گفتمان انقلاب اسلامی

در این حوزه، آثار متعددی به نظریه ولایت فقیه و ساختار دولت در جمهوری اسلامی پرداخته‌اند. کتاب «ولایت فقیه»، اثر امام خمینی به‌عنوان متن بنیادین این گفتمان شناخته می‌شود. در میان پژوهش‌های تحلیلی، کتاب «تحلیل گفتمان ولایت فقیه در نظام سیاسی ایران» نوشته فائز دین‌پرست (۱۳۸۹) با بهره‌گیری از رویکرد تحلیل گفتمان، تحول مفهوم ولایت فقیه در بستر تاریخی معاصر را بررسی کرده است. همچنین پژوهش‌هایی که از نظریه گفتمان برای تحلیل انقلاب اسلامی استفاده کرده‌اند، بر نقش دال‌های مرکزی مانند «ولایت»، «جمهوریت» و «اسلامیت» تأکید داشته‌اند. این دسته از مطالعات در تبیین منطق درونی گفتمان انقلاب و صورت‌بندی نهادی دولت پس از ۱۳۵۷ بسیار ارزشمند هستند، اما غالباً میراث اندیشه سیاسی پیشا‌اسلامی و ایران‌شهری را نادیده گرفته یا آن را در حاشیه قرار داده‌اند. در نتیجه، امکان بررسی تداوم و گسست میان این دو سنت اندیشگی کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

۳-۳- مطالعات تطبیقی درباره نسبت سنت سیاسی ایران و انقلاب اسلامی

تعداد پژوهش‌هایی که به‌طور مستقیم به نسبت میان اندیشه ایران‌شهری و گفتمان انقلاب اسلامی پرداخته‌اند، محدود است. داود فیروزی در مقاله «ایران‌شهری و مسئله ایران» (۱۳۹۹) ضمن نقد نظریه

طباطبایی، بر نا سازگاری برخی مفروضات ایران‌شهری با فقه سیاسی شیعه و الزامات دولت مدرن تأکید کرده است. همچنین منصورزاده و امینی در مقاله «بررسی مقایسه‌ای مفهوم عدالت در اندیشه ایران‌شهری و انقلاب اسلامی» کوشیده‌اند برخی مفاهیم مشترک را مقایسه کنند. این مطالعات هرچند به نسبت دو سنت اشاره کرده‌اند، اما غالباً یا بر گسست کامل تأکید دارند یا تداوم را به صورت کلی و بدون تحلیل سازوکار گفتمانی بازصورت‌بندی بررسی کرده‌اند. لذا فقدان چارچوبی که بتواند هم‌زمان تداوم تاریخی (طباطبایی)، سازوکار مفصل‌بندی گفتمانی (لاکلائو و موفه) و فرم نهادی فقه سیاسی شیعه را در یک تحلیل منسجم گرد آورد، مهم‌ترین شکاف این دسته از پژوهش‌ها است.

۴-۳- جمع‌بندی انتقادی و شکاف پژوهشی

مرور ادبیات نشان می‌دهد که پژوهش‌های موجود یا بر تداوم تاریخی اندیشه ایران‌شهری متمرکز بوده‌اند، یا صورت‌بندی دولت در گفتمان انقلاب اسلامی را بدون توجه جدی به میراث ایران‌شهری تحلیل کرده‌اند، یا در موارد محدود تطبیقی، فاقد چارچوب نظری ترکیبی برای تبیین هم‌زمان تداوم و گسست بوده‌اند. پژوهش حاضر با تلفیق نظریه تداوم فرهنگی طباطبایی، نظریه گفتمان لاکلائو و موفه و ظرفیت‌های فقه سیاسی شیعه، می‌کوشد این شکاف را پر کند و نشان دهد چگونه مؤلفه‌های اندیشه ایران‌شهری در فرایند صورت‌بندی دولت در گفتمان انقلاب اسلامی بازخوانی و بازتولید شده‌اند.

۴-۴- چارچوب نظری

تبیین نسبت میان مؤلفه‌های اندیشه سیاسی ایران‌شهری و صورت‌بندی دولت در گفتمان انقلاب اسلامی ایران، مستلزم تحلیلی چندلایه است که هم‌زمان تداوم تاریخی، سازوکار گفتمانی بازصورت‌بندی و فرم نهادی نهایی را در بر گیرد. بر این اساس، چارچوب نظری این پژوهش بر تلفیق سه منبع نظری نظریه «تداوم فرهنگی اندیشه ایران‌شهری طباطبایی»، «لایه گفتمانی-هژمونیک: نظریه گفتمان لاکلائو و موفه» و «لایه هنجاری-نهادی: ظرفیت‌های فقه سیاسی شیعه و نظریه ولایت فقیه» استوار است.

۱-۴- لایه تاریخی-ساختاری: نظریه تداوم فرهنگی اندیشه ایرانی شهری

در لایه تاریخی-ساختاری، با اتکا به تحلیل طباطبایی، اندیشه سیاسی ایران شهری به مثابه یک «ذخیره معنایی» دیرپا و سنت سیاسی نهادینه شده در نظر گرفته می شود. طباطبایی تصریح می کند که «نظریه شاهی آرمانی [...] بنیادی ترین عنصر اندیشه سیاسی ایران شهری است» (طباطبایی، ۱۳۹۸: ۱۳۱) و شاه آرمانی در کانون اندیشه تاریخی و سیاسی ایران شهری قرار دارد (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۲۸۷). وی همچنین «فره» را «مفهوم بنیادین اندیشه سیاسی ایران شهری» می داند (طباطبایی، ۱۳۹۸: ۱۳۲) و تأکید می ورزد که اندیشه ایران شهری «همچون رشته ناپیدایی است که دو دوره بزرگ تاریخ دوران قدیم ایران زمین را [...] به یکدیگر پیوند می زند» و یکی از عمده ترین عوامل تداوم تاریخی و فرهنگی ایران به شمار می آید (طباطبایی، ۱۳۹۸: ۱۲۵). بر این اساس، مؤلفه هایی چون فره ایزدی، شاه آرمانی، داد به مثابه نظم کیهانی، پیوند دین و دولت و ایده دولت مقتدر و آبادگر، صرفاً متعلق به گذشته نیستند، بلکه به عنوان مجموعه ای از معانی و الگوهای مشروعیت بخش، همواره در دسترس گفتمان های سیاسی بعدی و زیست جهان سیاسی انسان ایرانی قرار دارند. از این منظر، مؤلفه های ایران شهری متغیر مستقلی هستند که امکان تداوم را فراهم می آورند، هرچند این تداوم نه به صورت انتقال مستقیم و مکانیکی، بلکه همواره در قالب بازفعال سازی گزینشی تحقق می یابد.

۲-۴- لایه گفتمانی-هژمونیک: نظریه گفتمان لاکلائو و موفه

لایه گفتمانی-هژمونیک، با بهره گیری از نظریه گفتمان لاکلائو و موفه، سازو کار این «بازفعال سازی» را تبیین می کند. در نظریه این دو، گفتمان مجموعه ای از دال های به هم پیوسته است که می کوشند میدان معنا را سامان دهند، از شناوری مفاهیم جلوگیری کنند، و یک «مرکز معنایی هژمون» (لاکلائو و موفه، ۱۳۹۲: ۱۸۳) بسازند. بر پایه این منطق، هر گفتمان هویت ساز برای تثبیت خود، هم زمان دو فرایند را پیش می برد: از یک سو «هماند سازی درونی» را از طریق برجسته سازی وحدت، تداوم، و یگانگی سامان می دهد، و از سوی دیگر «تمایز گذاری بیرونی» را از طریق برساخت «دیگری» (یورگنسن و دیگران، ۱۳۹۳: ۸۴) و روایت های رقیب پیش می برد. در تحلیل گفتمان تاریخی نیز هویت ملی از رهگذر راهبردهای سازنده، تداوم بخش، دگرگون ساز، و گاه ویران گر ساخته می شود و بر مفاهیمی چون همانندی، تفاوت، تداوم، وحدت، و مرزبندی تکیه دارد. مبتنی بر این پشتوانه نظری می توان گفت که در شرایط «گسست انقلابی» نیز، عناصر پراکنده

«ذخیره معنایی ایران‌شهری» به‌عنوان دال‌های شناور وارد فرایند مفصل‌بندی می‌شوند. برخی از این عناصر جذب گفتمان جدید می‌گردند و برخی دیگر طرد یا خنثی می‌شوند. همچنین، نقطه «گره‌گاهی» این مفصل‌بندی، نظریه ولایت فقیه است که با تثبیت نسبی معنا، پیوند میان عناصر حفظ‌شده را ممکن می‌سازد. بدین ترتیب، «تداوم» در مؤلفه‌هایی چون مشروعیت الهی حاکم، پیوند دین و سیاست و ایده دولت مقتدر، نتیجه همین مفصل‌بندی هژمونیک است. در حالی که «گسست» در ابعاد موروثی بودن قدرت، ساختار سلسله‌مراتبی ثابت و الگوی شاهی کلاسیک، حاصل طرد عناصر ناسازگار با منطق گفتمان انقلابی است. بر این اساس، متغیرهای میانجی پژوهش یعنی «بازصورت‌بندی فقهی-گفتمانی» و «ضرورت حفظ تداوم تاریخی دولت ایرانی» دقیقاً در این لایه عمل می‌کنند. به این صورت که اولی منطق تبدیل مفاهیم را فراهم می‌آورد و دومی فشار کارکردی برای حفظ برخی ظرفیت‌های دولت سنتی را توضیح می‌دهد.

۳-۴- لایه هنجاری-نهادی: ظرفیت‌های فقه سیاسی شیعه و نظریه ولایت فقیه

لایه هنجاری-نهادی، با تکیه بر ظرفیت‌های فقه سیاسی شیعه، فرم نهایی این بازصورت‌بندی را مشخص می‌سازد. در این ارتباط، امام خمینی تصریح می‌کند که «ولایت فقیه همان ولایت رسول‌الله است» (خمینی، ۱۳۵۸) و «حکومت، که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است» (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۰: ۴۵۱-۴۵۲). وی همچنین تأکید دارد که همان اختیارات و ولایتی که پیامبر و امامان معصوم در تشکیل حکومت و اداره جامعه داشتند، برای فقیه عادل نیز ثابت است (خمینی، ۱۳۹۲: ۵۱-۵۰). لذا، در این سطح، ولایت فقیه نه صرفاً یک نظریه فقهی، بلکه «نقطه تثبیت نهادی» گفتمان انقلاب است که صورت‌بندی دولت را حول محور مشروعیت الهی-فقهی، ترکیب جمهوریت و اسلامیت، و رابطه بازتعریف‌شده دین و دولت سازمان می‌دهد.

۴-۴- منطق ترکیبی نظریه و نسبت میان متغیرها

بدین‌سان، متغیر وابسته پژوهش، یعنی صورت‌بندی دولت در گفتمان انقلاب اسلامی، محصول نهایی عبور مؤلفه‌های ایران‌شهری از دو میانجی گفتمانی و تاریخی، و تثبیت آن‌ها در قالب نهادی فقه سیاسی شیعه است. این چارچوب سه‌لایه امکان می‌دهد نسبت میان متغیرها را نه به صورت

علیت خطی، بلکه به مثابه فرایندی از باز صورت بندی هژمونیک تحلیل کرد. به این صورت که «ذخیره معنایی» ایران شهری (متغیر مستقل)، چنان که طباطبایی صورت بندی کرده است، از مسیر مفصل بندی گفتمانی مورد نظر لاکلائو و موفه و ضرورت های تاریخی عبور می کند و در نهایت در قالب ساختار نهادی برآمده از ظرفیت های فقه سیاسی شیعه (متغیر وابسته) تثبیت می شود. با این توضیح، در این فرایند، تداوم و گسست به طور هم زمان و در نسبت با یکدیگر تولید می گردند.

۵- روش پژوهش

پژوهش حاضر از نوع کیفی و با رویکرد تفسیری- تحلیلی انجام شده است. با توجه به ماهیت مفهومی و تاریخی-نظری مسئله، روش تحلیل گفتمان با الهام از منطق مفصل بندی به کار گرفته شده تا نسبت میان عناصر مفهومی دو سنت اندیشگی نه به صورت انتقال مکانیکی، بلکه به مثابه فرایندی از باز صورت بندی و تثبیت معنا مورد بررسی قرار گیرد. این انتخاب روش شناختی از آن رو صورت گرفته که مسئله پژوهش بیش از آنکه نیازمند گردآوری داده های تجربی جدید باشد، مستلزم بازخوانی انتقادی متون و کشف سازوکارهای معنایی نهفته در آنهاست. واحد تحلیل در این پژوهش، متون کلیدی دو حوزه اصلی را در بر می گیرد. نخست متون کلاسیک و معاصر اندیشه سیاسی ایران شهری که با تمرکز بر آثار سید جواد طباطبایی و منابع سیاست نامه نویسی انتخاب شده اند، و دوم متون بنیادین گفتمان انقلاب اسلامی که عمدتاً شامل آثار امام خمینی در باب ولایت فقیه و اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است. معیار انتخاب این متون، مرکزیت مفهومی و تأثیرگذاری نظری آنها در صورت بندی هر یک از دو سنت بوده است تا امکان مقایسه و تحلیل نسبت میان آنها فراهم شود. تحلیل داده ها با حرکت از شناسایی مؤلفه های اصلی اندیشه سیاسی ایران شهری به مثابه متغیر مستقل آغاز می شود و سپس به بررسی صورت بندی دولت در گفتمان انقلاب اسلامی به مثابه متغیر وابسته می پردازد. در مرحله بعد، نقش دو متغیر میانجی، یعنی باز صورت بندی فقهی-گفتمانی و ضرورت حفظ تداوم تاریخی دولت ایرانی، در پیوند میان این دو سطح مورد واکاوی قرار می گیرد. هدف از این فرایند تحلیلی، نه اثبات قطعی یا ابطال فرضیه، بلکه ارائه تبیینی مسئله مند از سازوکار تداوم و گسست است و اعتبار یافته ها نیز بر پایه انسجام منطقی استدلال، تناسب میان چارچوب نظری و داده ها، و قابلیت بازبینی تحلیل استوار می باشد.

۶- مؤلفه‌های اندیشه سیاسی ایران‌شهری

۶-۱- شاه آرمانی و فره ایزدی

در اندیشه سیاسی ایران‌شهری، مشروعیت حکمران از قرارداد و رضایت سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه از پیوند او با نظم کیهانی و عنایت ایزدی ناشی می‌شود. دو مفهوم «شاه آرمانی» و «فره ایزدی» ستون‌های این نظریه مشروعیت را تشکیل می‌دهند (بستانی، ۱۳۹۰: ۲۱) که اولی الگوی مطلوب فرمانروایی را ترسیم و دومی مبدأ و پشتوانه فراکیهانی حق فرمانروایی را تأمین می‌کند. در این نظریه، فرمانروای مشروع کسی نیست که صرفاً قدرت را در اختیار می‌گیرد، بلکه کسی است که صفات عدل، خرد و آبادگری را در خود جمع می‌کند و نظم ازل «داد» را بر زمین جاری می‌سازد (فضیلت، ۱۳۸۱: ۷۸). از همین‌رو، شاه آرمانی پیش از آن‌که یک شخص تاریخی باشد، یک «مفهوم» و یک معیار سنجش به شمار می‌آید که در برابر هر فرمانروای عینی قرار می‌گیرد.

«فره» اما مفهوم بنیادین همین سنت است (بستانی، ۱۳۹۰: ۲۱) که طباطبایی آن را «مفهوم بنیادین اندیشه سیاسی ایران‌شهری» می‌داند (طباطبایی، ۱۳۹۸: ۱۳۲). در واقع، فره در ریشه او ستایی خود همان شکوه و فروغ ایزدی است که از سوی اهورامزدا بر شاه دادگر افکنده می‌شود و او را از مدعیان و غاصبان قدرت متمایز می‌کند. مستندات تاریخی این باور، به‌ویژه در دوره ساسانی، نشان می‌دهد که جنبه ایزدی شاهی در آن عصر نه امری صرفاً روایی، بلکه جزء مقوم نظم رسمی حکومت بوده است که در گزارش مورخان نیز، جایگاه خورنه و پیوند آن با حقانیت شاه به‌عنوان داده تاریخی این دوره (کریستن‌سن، ۱۳۹۰: ۱۰۳) ثبت شده است. افزون بر این، ویژگی تعیین‌کننده فره، وابستگی آن به دادگری است. به نحوی که فره با ستم و بیداد نمی‌ماند، بلکه از تن فرمانروای بیدادگر می‌گسلد. بدین سان، مشروعیت در اندیشه ایران‌شهری، هرچند مبدأ ایزدی دارد، در مقام عمل به «داد» گره می‌خورد و در معرض فقدان قرار می‌گیرد. این پیوند میان فره و داد، نظریه شاهی آرمانی را از یک توجیه صرف سلطه به یک دستگاه هنجاری برای مهار و سنجش قدرت بدل می‌کند.

در این ارتباط، آنچه برای فهم این دو مفهوم اهمیت دارد، استمرار آن‌ها در گذر از دوره باستان به دوره اسلامی است. به این نحو که متونی چون «عهد اردشیر» و «نامه تنسر» این نظریه را در قالب اندرنامه‌های شاهانه صورت‌بندی می‌کنند و به سده‌های اسلامی منتقل می‌سازند و خواجه نظام‌الملک در «سیاست‌نامه» آن را در خدمت نظریه سلطنت در دوران اسلامی بازتولید می‌کند. بر همین مبنا است که گفته می‌شود اندیشه ایرانشهری «همچون رشته ناپیدایی است که دو دوره بزرگ تاریخ دوران قدیم ایران‌زمین را [...] به یکدیگر پیوند می‌زند» (طباطبایی، ۱۳۹۸: ۱۲۵) و زمینه‌های پیوند فرهنگی ایران پیشااسلامی و نخستین سده‌های اسلامی (محمدی ملایری، ۱۳۷۹: ۸۰) را تدارک می‌بیند. از این منظر، دو مؤلفه شاه آرمانی و فره ایزدی صرفاً یادگار گذشته نیستند، بلکه هسته ذخیره معنایی‌ای را تشکیل می‌دهند که سنت‌های فکری بعدی از آن‌ها ارتزاق می‌کنند.

۲-۶- داد به مثابه نظم کیهانی

در جهان‌بینی ایرانشهری، مفهوم «داد» فراتر از یک اصطلاح حقوقی محض قرار می‌گیرد و با نظم‌تکوینی و ازلی هستی پیوند می‌یابد. این مفهوم در ریشه‌های اوستایی خود با واژه «آشه»^۱ و در فارسی باستان با «آرته»^۲ هم‌معنا است که به نظم، راستی (رضایی‌راد، ۱۳۸۹: ۱۰۳) و قانون لایتغیر حاکم بر آفرینش دلالت می‌کند. در این سنت، اهورامزدا جهان را بر بنیاد «آشه» استوار ساخته است تا از آشوب و دروغ مصون بماند. از این رو، هرگونه کنش انسانی و سیاسی تنها در صورتی مشروعیت می‌یابد که با این نظم قدسی هماهنگ باشد. لذا، آشه نه تنها نماد راستی، بلکه جوهره نظم حاکم بر جهان مینوی و گیتی محسوب می‌شود (پوردادوود، ۱۳۷۷: ج ۱، ۱۸۵). بدین سان، «داد» در ساحت سیاسی، به معنای انطباق نظم زمینی با «هندسه الهی قدرت» تلقی می‌گردد. استوار بر این جهان‌بینی، پادشاه در اندیشه ایرانشهری، واسطه‌ای میان نظم کیهانی و نظم اجتماعی به شمار می‌آید که وظیفه اصلی‌اش، صیانت از قلمرو در برابر آشوب و جاری ساختن «داد» در میان مردم است تا تعادل میان طبقات و نیروهای جامعه حفظ شود. در این معنا، دادگری نه یک انتخاب اخلاقی، بلکه ضرورتی وجودی برای بقای دولت و جهان قلمداد می‌گردد (قادری و

^۱ Asha

^۲ Arta

دیگران، ۱۳۸۵: ۱۴۱؛ زیرا خروج از دایره داد، به معنای نفوذ «دروغ» در ساختار هستی است که در نهایت به زوال قدرت و سلب عنایت ایزدی منجر می شود. کتیبه های هخامنشی، از جمله کتیبه بیستون، گواهی می دهند که داریوش اول مشروعیت خود را ثمره مبارزه با «دروغ» و برقراری «داد» بر اساس خواست اهورامزدا معرفی می کند (کریستن سن، ۱۳۹۰: ۴۲). این رویکرد نشان می دهد که سیاست در ایران باستان، چیزی جز تلاش برای تحقق عینی قانون اِشه در قالب قوانین موضوعه و عادلانه نبوده است.

بر این مبنا، در سنت اندرزنامه نویسی و متون دوره انتقال، این تلقی از داد به مثابه روح دولت استمرار می یابد و در این متون تأکید می شود که «دولت با کفر پایدار می ماند، اما با ظلم نه»؛ این گزاره به وضوح نشان دهنده اولویت «داد» بر سایر مؤلفه های حکمرانی است. داد در اینجا ابزاری برای مهار «آز» و بازگرداندن هر جزء از جامعه به جایگاه حقیقی اش در نظام طبقاتی و خود شکاری تعریف می شود که به اندیشه سیاسی سده های نخستین اسلامی راه یافته و زیربنای نظری عدل سلطانی را تشکیل داده است (محمدی ملایری، ۱۳۷۹: ج ۱، ۱۱۲). در مجموع، داد به مثابه نظم کیهانی، چارچوبی را فراهم می آورد که در آن قدرت سیاسی نه بر زور برهنه، بلکه بر انطباق با حقیقتی فراتر از اراده حاکم استوار می گردد.

۳-۶- پیوند دین و دولت

در سنت ایرانشهری دوره ساسانی، دین و دولت نه به صورت دو قلمرو جدا از هم، بلکه به سان دو رکن هم بسته در سامان سیاسی فهمیده می شدند که «هر دو به یک شکم زادند و هرگز از یکدیگر جدا نشوند» (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۵۳). از این رو، مشروعیت شاهی تنها با تکیه بر نیروی نظامی یا نسب دودمانی تثبیت نمی گردید، بلکه از پیوند با نظم دینی و تأیید نهاد روحانیت نیز نیرو می گرفت. از این منظر، پادشاهی ساسانی بر الگویی استوار بود که در پژوهش های جدید از آن با تعبیر «تخت و محراب» یاد شده و بر هم نشینی اقتدار سیاسی و مرجعیت دینی دلالت دارد (رجایی، ۱۳۹۰: ۸۰) در این چارچوب، دین نه صرفاً یک حوزه شخصی یا آیینی، بلکه سازوکار تولید مشروعیت، انسجام اجتماعی و تعریف مرزهای هویتی ایرانشهر به شمار می آمد.

این هم‌بستگی در سطح نهادی نیز به‌روشنی دیده می‌شد؛ طبقه موبدان در دوره ساسانی به یک نهاد سازمان‌یافته و اثرگذار بدل شد و در کنار شاه، در تنظیم مناسک، قضاوت، آموزش دینی و صیانت از نظم اجتماعی نقش ایفا می‌کرد. با این توضیح، در ایران ساسانی، «وحدت تخت و آتشکده» به‌مثابه یکی از شاخص‌ترین صورت‌بندی‌های قدرت عمل می‌کرد و شاه برای تثبیت اقتدار خود به حمایت و همراهی دستگاه دینی نیاز داشت (رضایی‌راد، ۱۳۸۹: ۳۸۵). از سوی دیگر، روحانیت نیز بدون اتکای دولت به ابزارهای اجرایی و قهری نمی‌توانست هژمونی دینی را در سرا سر قلمرو حفظ کند. بنابراین، رابطه دین و دولت در این سنت، رابطه‌ای یک سویه نبود، بلکه نوعی وابستگی متقابل را بازتاب می‌داد که در آن هر دو نهاد به بازتولید دیگری کمک می‌کردند.

در این میان، چهره‌کرتر اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا او نمونه روشن برآمدن روحانیت به سطح کنش سیاسی را نشان می‌دهد. کتیبه‌های کرتر از جایگاه ممتاز او در دربار و نقش او در تثبیت آیین زرتشتی به‌عنوان دین رسمی حکایت می‌کنند و از هم‌پوشانی مرجعیت دینی با اقتدار سیاسی پرده برمی‌دارند (برومند اعلم، ۱۳۸۸: ۶۰). در این سطح، دین ابزار مهار کثرت دینی و تنظیم مرزهای وفاداری سیاسی نیز بود و دولت از آن برای صورت‌بندی یک هویت یگانه و منسجم بهره می‌گرفت. چنین الگویی را می‌توان نوعی الهیات سیاسی ایرانی دانست که در آن حاکمیت زمینی، بدون اتصال به نظم قدسی، از استحکام کافی برخوردار نمی‌شد و نظم دینی نیز بدون پشتیبانی دولت، توان نهادی لازم برای فراگیری نمی‌یافت (قادری و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۳۷). بدین ترتیب، در اندیشه سیاسی ایران‌شهری، دولت حافظ دین و دین پشتیبان دولت بود و هر دو در خدمت بازتولید نظم ایران‌شهر قرار می‌گرفتند. به همین دلیل، پیوند دین و دولت در این سنت نه یک الحاق موقت، بلکه یکی از مبانی پایدار صورت‌بندی قدرت به شمار می‌رفت و در تجربه ساسانی به‌صورت نهادمند و تاریخی تحقق یافت.

۴-۶- ایده دولت مقتدر و آبادگر

اقتدار دولت، در اندیشه سیاسی ایران‌شهری تنها بر توان نظامی یا گستره قلمرو استوار نمی‌گشت، بلکه با ظرفیت آن در آبادانی زمین و تأمین شکوفایی اقتصادی پیوندی عمیق می‌یافت. در این نگرش، پادشاهی که نمی‌توانست کشور را آباد کند، از فره ایزدی نیز بی‌بهره تلقی می‌گردید؛ زیرا آبادانی نشانه آشکار هماهنگی فرمانروا با نظم کیهانی و بازتاب لطف اهورایی در ساحت زمین بود (گیرشمن، ۱۳۹۸: ۲۰۷). به این ترتیب، «آبادگری» به‌مثابه یکی از وجوه اساسی مشروعیت سیاسی

ایفای نقش می‌کرد و اقتدار دولت را نه در ویرانی، بلکه در رونق آبادانی سرزمین تثبیت می‌نمود (بستانی، ۱۳۹۰: ۱۹). آبادانی زمین در مقابل ویرانی قرار می‌گرفت و شاهی آرمانی در واقع امر به برقراری نظم میان این دو قطب معنا می‌یافت.

این ایده در عمل تاریخی دولت ساسانی به شکلی نهادمند و مادی تجسم پیدا می‌کرد. شاهان ساسانی برای تحکیم اقتدار و اثبات حقانیت خویش، شبکه‌هایی از کانال‌های آبیاری، سدها، قنات‌ها و شهرهای تازه‌بنیاد را در سراسر ایران‌شهر برپا می‌داشتند و از این طریق، منظره طبیعی سرزمین را دستخوش دگرگونی می‌کردند (کرستین سن، ۱۳۹۰: ۹۳). پژوهشگرانی در پژوهش‌های باستان‌شناختی خود نشان داده‌اند که پروژه‌های آبیاری ساسانی در بین‌النهرین از جمله گسترده‌ترین تلاش‌های دولتی دوران پیشامدرن در خاورمیانه به شمار می‌آمد و شاه به صورت مستقیم بر سرمایه‌گذاری و سود حاصل از آن نظارت می‌کرد (منصورزاده و دیگران، ۱۳۹۹: ۸۹). چنین نگرشی حاکی از آن است که مدیریت آب و رونق کشاورزی نه امری صرفاً اقتصادی، بلکه سیاستی بنیادین در راستای بازتولید اقتدار و برقراری مشروعیت شاهی به حساب می‌آمد.

در این میان، دولت آبادگر صرفاً به عمران ظاهری و ساخت بنا اکتفا نمی‌کرد، بلکه از ویرایش زمین به مثابه سرآغاز نظم سیاسی و هویت ملی نیز بهره می‌برد. شهرهای تازه‌بنیادی چون وه‌آنتیوک خسرو و پیروز شاپور نه تنها مراکزی برای تجارت و امنیت بودند، بلکه دستاوردهای عینی شاه در صورت‌بندی یک هویت منسجم و ایران‌شهری محسوب می‌شدند (پورداوود، ۱۳۸۰: ۷۵). اندرزنامه‌های پهلوی نیز همین نگرش را باز می‌تابانند و در آنها، دادگری شهریار به طور مستقیم با آبادانی زمین و رفاه مردم مرتبط دانسته می‌شد؛ به گونه‌ای که شاه دادگر حافظ عمران و شاه ستمگر ویرانگر خرابی تعریف می‌گردید (علی‌تاجر و اکبری، ۱۳۹۱: ۱۲-۱۸). بدین سان، ایده دولت آبادگر از حیث نظری به عنصری برای ارزیابی مشروعیت فرمانروایان مبدل می‌شد و از حیث عملی نیز بر نام بلند برخی شاهان، همچون خسرو، که معنای «نیک‌نام» و «خوش‌آوازه» دارد، افزوده می‌گشت (وکیلی، ۱۴۰۱: ۲۹۵). استوار بر این توصیف، «آبادگری» در اندیشه ایران‌شهری صرفاً برنامه‌ای عمرانی نبود، بلکه سازوکاری برای تثبیت اقتدار، تولید مشروعیت و بازتولید نظم هویتی ایران‌شهر نیز به شمار می‌آمد؛ چرا که دولت آرمانی می‌بایست با دادگری و آبادانی، زمین را از چنگ ویرانی رها می‌کرد و با استقرار رفاه و امنیت، فره ایزدی را در جهان مادی متجلی می‌ساخت. بنابراین، ایده

دولت مقتدر و آبادگر در پیوند ناگسستنی با مؤلفه‌های فره و داد، تصویری از حاکمیت مشروع و کارآمد را ترسیم می‌کرد که برتری آن بر حکومت قهری، در توانایی تمدن‌سازی و عمران نهفته بود.

۵-۶- خویشتکاری و ساختار سلسله‌مراتبی

در اندیشه سیاسی ایران‌شهری، همان‌طور که پیش از این نیز به اشاره بیان شد، ثبات گیتی منوط به رعایت اصل کیهانی «آشَه» بود که در ساحت اجتماع، خود را در قالب مفهوم «خویشتکاری» متجلی می‌ساخت (بویس، ۱۳۷۴: ۴۸). این مفهوم بیانگر این اصل بود که هر فرد یا طبقه، با انجام دقیق وظایف ذاتی خویش، نقشی تعیین‌کننده در حفظ نظم هستی ایفا می‌کرد. در ساختار سلسله‌مراتبی جامعه ساسانی، این وظایف به صورت چهارگانه آثرونان/روحانیون، ارتشتاران/جنگاوران، دبیران و واستریوشان/کشاورزان و پیشه‌وران تفکیک می‌شد و هر طبقه در جایگاه خود، تکلیفی قدسی بر عهده داشت (کریستن سن، ۱۳۹۰: ۹۲). دولت ایران‌شهری این طبقات را نه به عنوان گروه‌هایی مجزا، بلکه به مثابه ارکان یک پیکره واحد می‌دید که بقای آن در گرو هم‌افزایی وظایف هر طبقه بود.

انجام صحیح خویشتکاری، عامل اصلی بهره‌مندی از فره و تحقق دادگری پادشاه در قلمرو تحت حاکمیت او محسوب می‌شد (سنگاری و کرباسی، ۱۳۹۶: ۱۳۳). در این نگرش، هرگونه تخطی از جایگاه تعیین شده و فروگذاری خویشتکاری، نه تنها اختلالی در مدیریت امور زمینی، بلکه تزلزلی در نظم کیهانی تلقی می‌گردید؛ چرا که جهان در این نگاه هستی‌شناختی، بر پایه تقسیم کار عادلانه و همکاری طبقاتی استوار بود (مینوی خرد، ۱۳۸۹: ۳۱). از این رو، دولت با نظارت دقیق بر حفظ مرزهای این سلسله‌مراتب و هدایت هر طبقه به سمت انجام بهینه وظایفش، پایداری نظم سیاسی را تضمین می‌کرد. در نهایت، مفهوم خویشتکاری به دولت این امکان را می‌داد که قدرت خویش را نه بر پایه اجبار صرف، بلکه بر مبنای یک ضرورت اخلاقی و کیهانی توجیه کند و اطاعت طبقات را به بخشی از تکالیف دینی و ملی آنان مبدل سازد.

۷- صورت‌بندی دولت در گفتمان انقلاب اسلامی

۱-۷- نظریه ولایت فقیه به عنوان نقطه گره‌گاهی

گفتمان انقلاب اسلامی، برای تثبیت معنا و انسجام بخشی به مفاهیم پراکنده، نیازمند عنصری بود که بتواند دال‌های شناور را حول یک محور ثابت معنایی سامان دهد و «نقطه گره گاهی» یا دال مرکزی این گفتمان را شکل بخشد. از منظر نظریه تحلیل گفتمان لاکلائو و موفه، ولایت فقیه نه تنها یک نهاد سیاسی، بلکه به مثابه دال مرکزی عمل می‌کند که مفاهیم اساسی دیگری همچون «عدالت»، «استقلال»، «آزادی معنوی» و «مبارزه با استکبار» را در یک شبکه هم‌بسته گفتمانی مفصل‌بندی می‌نماید (سمیعی و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۷۴). در این ساختار، ولایت فقیه به عنوان نقطه پیوند «اسلام فقهاتی» با «نظم سیاسی مدرن»، توانست گفتمان انقلاب را از سایر قرائت‌های اسلام‌گرا متمایز سازد و به آن هویت متمایزی ببخشد.

این نقطه گره گاهی با پیوند زدن مشروعیت الهی با مقبولیت مردمی، توانست گفتمان انقلاب اسلامی را در برابر گفتمان‌های رقیب، مانند لیبرالیسم و مارکسیسم، هژمونیک سازد و به دال نهایی نظم سیاسی تبدیل شود (نظری، ۱۳۸۷: ۱۵۲). در واقع، ولایت فقیه با قرار گرفتن در کانون منظومه معنایی انقلاب، به سایر دال‌ها معنا بخشید و آن‌ها را از حالت شناوری و ابهام خارج کرد؛ به گونه‌ای که هر یک از مفاهیم گفتمانی در پرتو این دال مرکزی، جایگاه و کارکرد مشخص خود را در کل نظام معنایی یافتند. بدین ترتیب، ولایت فقیه به عنوان «دال متعالی» در این گفتمان، فراتر از یک تئوری صرف حقوقی، به عاملی برای انسجام درونی گفتمان و مرزبندی بیرونی با گفتمان‌های معارض بدل گشت و شالوده دولت‌سازی نوین در جمهوری اسلامی را بنا نهاد.

۲-۷- ترکیب جمهوریت و اسلامیت

در صورت‌بندی دولت در گفتمان انقلاب اسلامی، ترکیب دو رکن «جمهوریت» و «اسلامیت» به عنوان یکی از پیچیده‌ترین و در عین حال کلیدی‌ترین مفصل‌بندی‌های سیاسی در تاریخ معاصر ایران تجلی یافته است. این ترکیب نه به معنای هم‌نشینی دو نهاد بیگانه، بلکه به مثابه تکوین نوعی از حاکمیت است که در آن، مشروعیت الهی با مقبولیت مردمی در یک ساختار یگانه ادغام می‌گردد (میرزاده کوهشاهی و دیگران ۱۳۸۹: ۳۲). در واقع، گفتمان انقلاب اسلامی با نفی دوگانه کاذب میان «حق الله» و «حق الناس»، تلاش نمود تا مدلی از «مردم سالاری دینی» را ارائه دهد که در آن، محتوای قوانین برآمده از شریعت اسلامی و شکل اداره جامعه متکی بر آرای عمومی باشد. این پیوند در قانون اساسی به گونه‌ای طراحی شده است که نهادهای انتخابی همچون ریاست جمهوری و مجلس

شورای اسلامی در کنار نهادهای انتصابی و نظارتی، منظومه‌ای از قدرت را شکل می‌دهند که حافظِ (جوان‌آراسته، ۱۳۹۰: ۴۵) هر دو جنبه نظام محسوب می‌شود.

تحلیل گفتمانی این ترکیب نشان می‌دهد که «جمهوریت» به عنوان ظرف و «اسلامیت» به عنوان مظروف، رابطه‌ای تکمیلی دارند؛ به طوری که حذف هر یک منجر به فروپاشی هویت گفتمان انقلاب می‌گردد. برخی پژوهشگران این الگو را به دلیل ترکیب عنا صر الهی، نخبه‌گرایی فقهی و مشارکت مردمی، نوعی «تئو-اریستو-دموکراسی» توصیف کرده‌اند که پاسخی تاریخی به بحران مشروعیت در ساختار سیاسی ایران بوده است (واعظی، ۱۴۰۲: ۲۶۶). از این منظر، جمهوریت تنها یک فرم اداری نیست، بلکه برخاسته از تکلیف شرعی آحاد جامعه برای مشارکت در سرنوشت سیاسی خویش است که با هدایت ولی فقیه، به سوی تحقق عدل اسلامی جهت‌دهی می‌شود. بنابراین، دولت در این گفتمان، ماهیتی دوگانه اما واحد دارد که در آن حاکمیت مطلق الهی از مجرای اراده ملت و در چارچوب موازین فقهی اعمال می‌گردد و بدین سان، ثبات سیاسی و پویایی اجتماعی را هم‌زمان تضمین می‌نماید.

۳-۷- مشروعیت الهی - فقهی و ساختار نهادی دولت

در گفتمان انقلاب اسلامی، دولت نه صرفاً بر پایه اراده جمعی شهروندان، بلکه بر مبنای حاکمیت الهی و تفسیر فقهی آن از نظم سیاسی صورت‌بندی گردید. بر اساس این برداشت، حق حاکمیت نهایی از آن خداوند دانسته شد و اعمال این حاکمیت در عصر غیبت، به فقیه جامع‌الشرایط واگذار گردید. فقیه در این چارچوب، به دلیل برخورداری از دانش فقهی، عدالت و توانایی تدبیر امور عمومی، صلاحیت هدایت دولت اسلامی را به دست آورد و مشروعیت سیاسی دولت را از منبعی فراتر از اراده صرفاً انسانی اخذ نمود (مرندی، ۱۴۰۱: ۱۱۵). از این دیدگاه، نظریه ولایت فقیه کوشید میان غیبت امام معصوم و ضرورت استمرار حکومت دینی، پیوندی نهادی و حقوقی برقرار سازد.

باین‌حال، مشروعیت الهی - فقهی در گفتمان جمهوری اسلامی با حذف نقش مردم در عرصه سیاسی همراه نشد، بلکه با مفهوم مقبولیت عمومی و سازوکارهای انتخابی پیوند خورد. رأی مردم در این الگو، از یک‌سو نشانه پذیرش اجتماعی نظام و، از سوی دیگر، مجرای تحقق عملی نظم سیاسی تلقی گردید. این برداشت، میان مشروعیت به معنای حقانیت دینی و مقبولیت به معنای پذیرش عمومی تمایز برقرار کرد و در عین حال، آن دو را در ساختار دولت به یکدیگر پیوند داد.

(کواکبیان، ۱۳۸۱: ۲۹). بر همین اساس، انتخابات، همه‌پرسی و مشارکت عمومی نه به عنوان منابع مستقل تشریع، بلکه به عنوان سازوکارهای تحقق، استمرار و تنظیم حکومت اسلامی تعریف شدند. این مبنای مشروعیت در قانون اساسی از طریق تأسیس مجموعه‌ای از نهادهای درهم‌تنیده تجسم یافت. رهبری در رأس این ساختار قرار گرفت و وظیفه تعیین سیاست‌های کلی نظام، فرماندهی نیروهای مسلح و نظارت عالی بر جهت‌گیری عمومی دولت را بر عهده گرفت. مجلس خبرگان رهبری نیز با برخورداری از صلاحیت انتخاب و نظارت بر رهبر، نقش واسطه‌نهادی میان معیارهای فقه‌ای و اراده عمومی را ایفا کرد. بدین ترتیب، رهبری و مجلس خبرگان در سطح عالی ساختار سیاسی، پیوند میان صلاحیت دینی و سازوکار انتخابی را برقرار کردند (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصول ۵، ۱۰۷ و ۱۱۱). در سطح قوای عمومی نیز این ترکیب در سازمان نهادی دولت استمرار یافت. مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری از طریق انتخابات شکل گرفتند و نمایندگی اراده عمومی را بر عهده گرفتند، اما مصوبات مجلس در چارچوب نظارت شورای نگهبان قرار گرفتند تا با موازین اسلام و قانون اساسی تعارض پیدا نکنند. شورای نگهبان در این منظومه، نهادی بود که میان اراده تقنینی مردم و معیارهای شرعی - فقه‌ای پیوند برقرار کرد و از تبدیل تصمیم اکثریت به حاکمیت مطلق عرفی جلوگیری نمود (میرزاده کوهشاهی و دیگران، ۱۳۸۹: ۳۵). قوه قضائیه نیز با تکیه بر موازین اسلامی، وظیفه اجرای عدالت و صیانت از نظم حقوقی برآمده از شریعت را بر عهده گرفت.

با این وصف و از منظر تحلیل گفتمان، ساختار نهادی دولت در جمهوری اسلامی حاصل مفصل‌بندی چند دال سیاسی و دینی در اطراف دال مرکزی ولایت فقیه بود. «اسلام»، «عدالت»، «مردم»، «قانون»، «رهبری» و «مصلحت» در این ساختار، معناهایی جدا از یکدیگر پیدا نکردند، بلکه در شبکه‌ای از روابط نهادی و حقوقی به هم پیوند خوردند. این مفصل‌بندی، از یک سو با گفتمان سلطنت موروثی از طریق نفی وراثت سیاسی و تأکید بر صلاحیت دینی و انقلابی مرزبندی کرد و، از سوی دیگر، با گفتمان لیبرال - سکولار از طریق تقدم موازین شرعی بر اراده نامحدود فردی و جمعی فاصله گرفت (پالیزبان، ۱۳۸۸: ۱۲۷). بنابراین، دولت مطلوب این گفتمان، دولتی بود که هم از سازوکارهای انتخابی و مشارکت عمومی برخوردار باشد و هم در چارچوب هنجارهای فقه‌ای و هدایت ولایت فقیه عمل نماید. در نتیجه، مشروعیت الهی - فقه‌ای صرفاً یک مبنای نظری برای

توجیه قدرت باقی نماند، بلکه در قالب نهادهای مشخص قانون اساسی، روابط میان قوا و سازوکارهای نظارت و انتخاب تجسم پیدا کرد. ساختار دولت در این الگو، نه بر حاکمیت مطلق مردم و نه بر اقتدار مجرد فقیه، بلکه بر ترکیب هدایت فقهانی، مشارکت انتخاباتی و تنظیم حقوقی قدرت بنا شد. از این رو، دولت جمهوری اسلامی در صورت بندی گفتمان انقلاب، ساختاری نهادی یافت که در آن، مشروعیت الهی از طریق سازوکارهای قانونی و مشارکت عمومی به فعلیت رسید.

۸- باز صورت بندی مؤلفه های ایرانشهری در گفتمان انقلاب اسلامی

۸-۱- باز صورت بندی فقهی-گفتمانی

مقصود از باز صورت بندی فقهی-گفتمانی در این جا، سازوکاری است که امکان انتقال، ترجمه و باز آرای مؤلفه های برگرفته از سنت ایرانشهری را درون منطق معنایی گفتمان انقلاب اسلامی فراهم می کند. این سازوکار، نه یک پیوند مستقیم و بی واسطه، بلکه نوعی باز تولید مفهومی در سطح فقهی و گفتمانی است که طی آن، عناصر پیشینی نظم، قدرت، عدالت و سلسله مراتب، در قالب مفاهیم اسلامی معاصر باز خوانی می شوند. بر این اساس، «باز صورت بندی فقهی-گفتمانی» به معنای آن است که دال های اصلی نظم سیاسی، از سطح ایرانشهری باستانی جدا نمی مانند، اما در شبکه ای تازه از مفاهیم شرعی، انقلابی و نهادی جای گذاری می گردند.

این باز صورت بندی در وهله نخست، از طریق تبدیل مفهوم «فرّه»، «آبادگری» و «داد» به زبان مشروعیت دینی و وظیفه شرعی صورت می پذیرد. در منطق گفتمان انقلاب اسلامی، آنچه در سنت ایرانشهری به مثابه شایستگی قدسی پادشاه یا دولت مقتدر فهم می شد، در قالب «عدالت»، «ولایت»، «مصلحت» و «تکلیف حکومت اسلامی» (سمعی، ۱۳۹۴: ۲۷۴) باز تعبیر گردید. به بیان دیگر، دولت مطلوب، دیگر بر محور شخص شاه فرهمند سامان نیافت، اما همان نیاز به اقتدار سامان بخش، در صورت فقهی و ولایی تازه ای باز نمایی شد. از این رو، کارکرد تاریخی مفاهیم ایرانشهری حذف نگردید، بلکه در زبان دینی و فقهی به سطحی دیگر انتقال یافت. این دگرگونی مفهومی را می توان در تلقی انقلاب اسلامی از دولت مقتدر مشاهده کرد. دولت در این گفتمان، صرفاً ابزار مدیریت عرفی جامعه نیست، بلکه نهادی است که باید عدالت را برقرار سازد، از استقلال جامعه حراست کند و امکان تحقق ارزش های دینی را فراهم آورد. همین سه مؤلفه، در سطحی دیگر، با عناصر

ایران شهری «دادگری»، «پا سداری از ایران» و «آبادانی سرزمین» قابل مقایسه‌اند. با این حال، تفاوت بنیادین در آن است که در گفتمان انقلاب اسلامی، این وظایف نه از تداوم اسطوره سلطنت یا نظم باستانی بلکه از منبع شریعت و ولایت فقیه استنتاج می‌شوند. بنابراین، فقه سیاسی در اینجا نقش میانجی را ایفا می‌کند و امکان می‌دهد که بخشی از صورت‌بندی پیشین قدرت، در قالبی اسلامی و انقلابی بازتولید شود.

از منظر روش‌شناختی، این فرایند را باید نوعی «ترجمه هنجاری» دانست که در آن، معناهای سیاسی کهن به صورت مکانیکی منتقل نمی‌شوند، بلکه در پرتو مبانی فقهی و انقلابی بازچینش می‌گردند. به همین سبب، مفاهیمی مانند «دولت مقتدر»، «نظم سلسله‌مراتبی» و «وظیفه تمدنی حکومت» (پالیزبان، ۱۳۸۸: ۱۱۹) در گفتمان انقلاب اسلامی نه به عنوان بازگشت به سلطنت باستانی، بلکه به مثابه لوازم برپایی جامعه اسلامی معنا پیدا کردند. اینجا همان نقطه‌ای است که باز صورت‌بندی فقهی-گفتمانی نقش متغیر میانجی را ایفا می‌کند و امکان می‌دهد مؤلفه‌های ایران‌شهری در سطحی تازه و با یک صورت‌بندی جدید حاضر شوند. بدین ترتیب، باز صورت‌بندی فقهی-گفتمانی را باید مرحله‌ای دانست که در آن، میراث ایران‌شهری از قالب صریح تاریخی خود بیرون آمده و در صورت مفاهیم فقهی انقلاب اسلامی جای گرفته است. این مرحله، نه به معنای استحاله کامل سنت ایران‌شهری، و نه به معنای پذیرش بی‌واسطه آن، بلکه به معنای عبور دادن آن از صافی فقه سیاسی و منطق گفتمان انقلاب اسلامی است. از همین رو، این متغیر میانجی، شرط امکان ظهور مؤلفه‌های ایران‌شهری در متن گفتمان انقلاب اسلامی محسوب می‌شود.

۲-۸- ضرورت حفظ تداوم تاریخی دولت ایرانی

ایده ضرورت حفظ تداوم تاریخی دولت ایرانی، یکی از سازوکارهای مهم در باز صورت‌بندی مؤلفه‌های ایران‌شهری در گفتمان انقلاب اسلامی است. این متغیر میانجی بر این پیش‌فرض استوار است که دولت در ایران، صرفاً یک سازوکار مدرن و مقطعی نیست، بلکه دارای ریشه‌ای دیرپا در تاریخ سیاسی ایران است و هر صورت‌بندی موفق سیاسی ناگزیر باید با این حافظه تاریخی نسبت برقرار کند. از این منظر، گفتمان انقلاب اسلامی برای آنکه بتواند در مقام یک نظم پایدار ظاهر شود، نمی‌توانست خود را از سنت تاریخی دولت در ایران منفصل سازد، بلکه باید میان گسست انقلابی و تداوم دولت ایرانی نوعی سازگاری برقرار می‌کرد.

با این حال، تداوم تاریخی دولت ایرانی نباید به معنای استمرار یک دولت مشخص یا بازگشت ساده به ساختارهای پیشین تعبیر شود، بلکه به معنای باقی ماندن یک منطق تاریخی دولت داری در ایران است که در آن، دولت همواره نقشی مرکزی در سامان دهی نظم، حفظ انسجام سرزمینی و مدیریت بحران های سیاسی (حسنی فر، ۱۴۰۰: ۲۸) ایفا کرده است. لذا در این دیدگاه، دولت در ایران، حامل نوعی وظیفه تاریخی برای حفظ پیوستگی سیاسی و تمدنی سرزمین بوده است و در نتیجه، هر گفتمان جدیدی که در صدد تثبیت خود باشد، ناچار است این وظیفه را به زبان خود بازتفسیر کند (کدی، ۱۳۹۲: ۲۴). استوار بر این استدلال، می توان گفت انقلاب اسلامی هرچند با شعار «گسست» از نظم سیاسی پیشین شکل گرفت، اما در سطح نهادی و هویتی، ناگزیر بود استمرار دولت ایرانی را حفظ کند و ضرورت مزبور را در قالب تأکید بر «استقلال»، «تمامیت ارضی»، «وحدت ملی» و «حفظ نظام» بازنمایی نماید. از همین رو، دولت جدید نه به عنوان نفی کامل تاریخ سیاسی ایران، بلکه به مثابه مرحله ای تازه از همان تداوم تاریخی دولت بوده و گزاره «حفظ نظام واجب واجبات است» نشان می دهد که در این گفتمان، بقای دولت و استمرار نظم، صرفاً یک مصلحت اجرایی نیست، بلکه واجد مرتبه ای راهبردی و حتی قدسی است که به نوعی با منطق دیرپای دولت ایرانی هم افق بوده و بقای آن با بقای جامعه و سرزمین گره خورده است.

از سوی دیگر، تاریخ اندیشه سیاسی در ایران نشان می دهد که مفهوم دولت مقتدر همواره در پیوند با تداوم سرزمینی و تمدنی فهم شده و در قرائت های ایرانشهری، دولت مطلوب نه صرفاً اداره کننده موقت قدرت بلکه باید ضامن دوام ایران باشد و همین تصور، اگرچه در گفتمان انقلاب اسلامی به زبان دینی و فقهی ترجمه شد، اما در سطح کارکردی همچنان بر ضرورت وجود دولتی قدرتمند، منسجم و تاریخی تأکید می کرد. بدین ترتیب، دولت اسلامی پس از انقلاب، با آنکه خود را از سلطنت پهلوی متمایز ساخت، در سطح عمیق تر، وارث همان مطالبه تاریخی برای حفظ انسجام ایران و استمرار اقتدار سیاسی تلقی شد. بر این اساس، متغیر میانجی «ضرورت حفظ تداوم تاریخی دولت ایرانی» امکان داد تا مؤلفه هایی مانند اقتدار، مرکزیت، نظم و وظیفه تمدنی، در گفتمان انقلاب اسلامی نه به مثابه عناصر بیگانه با سنت ایرانی بلکه به عنوان نیازهایی تاریخی و دیرپا در ساختار سیاسی ایران بازشناسی گردند. این متغیر، بدین سان، پلی ایجاد کرد میان میراث ایرانشهری و

صورت‌بندی انقلابی دولت و اجازه داد که پیوستگی تاریخی دولت ایرانی در قالبی اسلامی و پسانقلابی بازتعریف شود.

۳-۸- تحلیل تداوم‌ها

تحلیل تداوم‌های تاریخی میان اندیشه ایران‌شهری و گفتمان انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که نسبت این دو صرفاً در سطح شباهت‌های لفظی یا استفاده مشترک از مفاهیمی مانند عدالت، نظم و اقتدار برقرار نمی‌شود، بلکه در سطح منطق تولید مشروعیت و سازمان‌دهی دولت نیز قابل پیگیری است. البته این تداوم به معنای انتقال مستقیم مفاهیم ایران‌شهری به گفتمان انقلاب اسلامی نیست، بلکه از طریق بازتفسیر دینی، فقهی و انقلابی عناصر پیشین شکل می‌گیرد. در این فرایند، سه مؤلفه مشروعیت الهی حاکم، پیوند دین و سیاست، و ایده دولت مقتدر، از صورت‌بندی ایران‌شهری به صورت‌بندی ولایی و اسلامی منتقل و دگرگون می‌شوند.

مشروعیت الهی حاکم؛ نخستین تداوم مهم؛ در تصور مشترک از منشأ فرابخشی مشروعیت سیاسی مشاهده می‌شود. در اندیشه ایران‌شهری، پادشاه مطلوب از طریق برخورداری از «فره ایزدی» واجد حق فرمانروایی می‌شود. فره، صرفاً امتیازی شخصی یا ویژگی روان‌شناختی پادشاه نیست، بلکه نشانه پیوند فرمانروا با نظم کیهانی، عدالت و سامان سیاسی محسوب می‌شود. بر اساس این منطق، حاکمی که از عدالت فاصله بگیرد و وظیفه پاسداری از نظم کشور را ترک کند، شایستگی فرمانروایی را از دست می‌دهد و مشروعیت او زایل می‌شود. بنابراین، در اندیشه ایران‌شهری، قدرت سیاسی هنگامی مشروعیت می‌یابد که در نسبت با نظم برتر اخلاقی و کیهانی قرار گیرد (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۵۲-۵۵). بر این مبنا، گفتمان انقلاب اسلامی نیز مشروعیت سیاسی را به اراده صرف انسان‌ها یا قرارداد اجتماعی فرو نمی‌کاهد، بلکه منشأ نهایی حق حاکمیت را خداوند می‌داند. در نظریه ولایت فقیه، حاکم اسلامی از آن جهت واجد صلاحیت فرمانروایی است که حکومت را در چارچوب شریعت و به عنوان امانتی الهی اعمال می‌کند. در اینجا، فقیه جایگزین ساده پادشاه نمی‌شود، بلکه مفهوم فرمانروایی از بنیان دگرگون می‌شود و به تکلیف شرعی، مسئولیت اخلاقی و اجرای احکام الهی پیوند می‌خورد (مصباح، ۱۳۷۸: ۱۱۷). با این حال، در سطح ساختاری، نوعی

تداوم در این تصور باقی می‌ماند که مشروعیت حاکم از منبعی فراتر از اراده فردی و خواست متغیر قدرت ناشی می‌شود.

با این حال، تفاوت اساسی میان این دو صورت‌بندی در آن است که فره ایزدی عمدتاً به شخص پادشاه و قابلیت او برای حفظ نظم کشور تعلق می‌گیرد، در حالی که مشروعیت ولایی به شرایط علمی، اخلاقی و فقهی وابسته می‌شود. به بیان دیگر، در صورت‌بندی ایران‌شهری، حاکم حامل فره و مظهر نظم سیاسی است، اما در صورت‌بندی فقهی، حاکم باید واجد شرایطی باشد که امکان نمایندگی نظم شرعی را برای او فراهم کند. از این منظر، گفتمان انقلاب اسلامی عنصر فرابشری مشروعیت را حفظ می‌کند، اما آن را از زبان اسطوره‌ای و شاهانه به زبان توحیدی و فقهی ترجمه می‌کند.

پیوند دین و سیاست؛ دومین تداوم، به نفی جدایی بنیادین دین از سیاست مربوط می‌شود. در الگوی ایران‌شهری، دین و سیاست دو حوزه کاملاً مستقل از یکدیگر نیستند، بلکه در قالب مفهومی مانند «دین و ملک» یا «دین و پادشاهی» به یکدیگر وابسته می‌شوند. دین، مبنای اخلاقی و هنجاری نظم سیاسی را فراهم می‌کند و پادشاهی، امکان تحقق عملی نظم دینی و اجتماعی را به وجود می‌آورد. در این تلقی، دین بدون قدرت سیاسی توان حفظ نظم را ندارد و قدرت سیاسی نیز بدون پشتوانه دینی و اخلاقی به خودکامگی و بی‌نظمی منتهی می‌شود (زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۲۱-۲۸). گفتمان انقلاب اسلامی نیز این پیوند را در قالب مفهوم حکومت اسلامی و ولایت فقیه بازسازی می‌کند. در این گفتمان، سیاست عرصه‌ای خنثی و مستقل از ارزش‌های دینی تلقی نمی‌شود، بلکه باید در جهت تحقق عدالت، اجرای شریعت، دفاع از محرومان و حفظ استقلال جامعه اسلامی سامان یابد. به همین دلیل، انقلاب اسلامی نه فقط تغییر حکومت، بلکه دگرگونی نسبت دین و قدرت معرفی می‌شود. دین از جایگاه امر خصوصی یا اخلاق فردی خارج می‌شود و به مبنای تنظیم نهادهای سیاسی، حقوقی و اجتماعی تبدیل می‌شود.

با این حال، این تداوم نباید به معنای همسان‌انگاری دین زرتشتی ایران‌شهری با فقه سیاسی شیعه تلقی شود. در اندیشه ایران‌شهری، پیوند دین و سیاست در خدمت حفظ نظم شاهی و انتظام کیهانی قرار دارد، در حالی که در گفتمان انقلاب اسلامی، این پیوند از طریق توحید، شریعت و مسئولیت دینی حکومت صورت‌بندی می‌شود. تفاوت مذکور نشان می‌دهد که گفتمان انقلاب اسلامی با حذف مبانی اسطوره‌ای ایران‌شهری، کارکرد سیاسی پیوند دین و دولت را حفظ و آن را در دستگاه

مفهومی اسلام شیعی بازتعریف می‌کند (فیرحی، ۱۳۸۹: ۶۵). از این منظر، فقه سیاسی نقش واسطه‌ای میان میراث تاریخی دولت و صورت‌بندی جدید حکومت ایفا نموده و مفاهیم پراکنده تاریخی مانند عدالت، نظم، حمایت از سرزمین و مسئولیت حاکم را به زبان تکلیف شرعی و وظیفه حکومتی ترجمه می‌کند. در نتیجه، پیوند دین و سیاست در گفتمان انقلاب اسلامی فقط استمرار یک سنت تاریخی نیست، بلکه صورت جدیدی از نهادمند شدن آن سنت در قالب ولایت، قانون اساسی و نهادهای جمهوری اسلامی محسوب می‌شود.

ایده دولت مقتدر؛ سومین تداوم، در ایده ضرورت وجود دولت مقتدر و مرکزیت آن در حفظ نظم سیاسی و تمامیت سرزمینی آشکار می‌شود. در اندیشه ایران‌شهری، دولت مطلوب باید توان ایجاد نظم، دفاع از مرزها، مقابله با آشوب و تأمین آبادانی را داشته باشد. اقتدار دولت، در این چارچوب، صرفاً برای اعمال سلطه بر جامعه ایجاد نمی‌شود، بلکه برای جلوگیری از فروپاشی نظم سیاسی و حفظ پیوستگی ایران ضرورت می‌یابد. به همین دلیل، مفهوم دولت مقتدر با مفاهیمی مانند عدالت، امنیت، آبادانی و پاسداری از کشور پیوند می‌خورد. گفتمان انقلاب اسلامی نیز دولت را نهادی ضروری برای تحقق اهداف دینی و انقلابی می‌داند که باید بتواند استقلال سیاسی را حفظ کند، با سلطه خارجی مقابله کند، عدالت اجتماعی را گسترش دهد و نظم عمومی را برقرار سازد. در این صورت‌بندی، اقتدار دولت از آن جهت ارزشمند است که در خدمت اهداف الهی و عمومی قرار می‌گیرد. بنابراین، دولت مقتدر مطلوب، دولت خودسر یا شخص‌محور نیست، بلکه دولتی است که اقتدار خود را از قانون، شریعت، رهبری دینی و حمایت عمومی کسب می‌کند و آن را برای حفظ نظام و تحقق عدالت به کار می‌گیرد.

تداوم ایده دولت مقتدر در اینجا با تداوم تمرکز سیاسی و ضرورت حفظ وحدت سرزمینی پیوند می‌خورد. تجربه تاریخی ایران نشان می‌دهد که ضعف مرکز سیاسی غالباً با ناامنی، منازعه داخلی و تهدید تمامیت ارضی همراه شده است. گفتمان انقلاب اسلامی نیز با تکیه بر مفاهیمی مانند «استقلال»، «وحدت ملی»، «حفظ نظام» و «دفاع از سرزمین»، دولت را مرکز اصلی مقابله با بحران و تضمین استمرار سیاسی معرفی می‌کند. در این معنا، جمهوری اسلامی اگرچه در سطح مشروعیت و ساختار حقوقی با سلطنت تفاوت بنیادی دارد، در سطح کارکرد تاریخی دولت، استمرار ضرورت اقتدار مرکزی را حفظ می‌کند. با این همه، دولت مقتدر در گفتمان انقلاب اسلامی

با دولت مطلقه ایران شهری یکسان نیست. دولت ایران شهری بر محور شخص پادشاه و سلسله مراتب سستی قدرت سامان می‌یابد، اما دولت اسلامی در چارچوب نهادهای قانونی، انتخابی و دینی عمل می‌کند. رهبری، مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی، ریاست جمهوری و شورای نگهبان، هر یک بخشی از سازوکار ترکیب اقتدار دینی و مشارکت عمومی را تشکیل می‌دهند. از این رو، تداوم مورد نظر، تداوم صورت سیاسی سلطنت نیست، بلکه تداوم کارکرد دولت به عنوان حافظ نظم، استقلال و یکپارچگی سرزمینی محسوب می‌شود.

برآیند این تحلیل نشان می‌دهد که گفتمان انقلاب اسلامی سه عنصر مهم منطق ایران شهری را حفظ و بازصورت‌بندی می‌کند. نخست، مشروعیت سیاسی را به منبعی فراتر از اراده فردی و قدرت صرف پیوند می‌دهد. دوم، دین و سیاست را در چارچوب یک نظم هنجاری واحد به یکدیگر مرتبط می‌سازد. سوم، دولت مقتدر را برای حفظ نظم، عدالت، استقلال و تداوم سرزمینی ضروری می‌داند. با وجود این تداوم‌ها، دگرگونی اصلی در انتقال این عناصر از دستگاه شاهنشاهی و کیهانی به دستگاه توحیدی، فقهی و انقلابی روی می‌دهد. بنابراین، گفتمان انقلاب اسلامی نه تکرار اندیشه ایران شهری و نه گسست کامل از آن است، بلکه بازآرایی برخی از منطق‌های تاریخی دولت‌داری ایرانی در قالب نظم ولایی و جمهوری اسلامی محسوب می‌شود.

۴-۸- تحلیل گسست‌ها

با وجود تداوم‌هایی که در سطح منطق مشروعیت، پیوند دین و سیاست و ضرورت دولت مقتدر میان اندیشه ایران شهری و گفتمان انقلاب اسلامی قابل مشاهده است، این دو صورت‌بندی در چند محور اساسی از یکدیگر گسست دارند. این گسست‌ها نشان می‌دهند که گفتمان انقلاب اسلامی را نمی‌توان امتداد بی‌واسطه نظم ایران شهری تلقی کرد. انقلاب اسلامی برخی کارکردهای تاریخی دولت ایرانی را در خود جذب می‌کند، اما بنیادهای سلطنتی، تبارمحور و طبقاتی نظم ایران شهری را نفی و در دستگاه مفهومی توحیدی، فقهی و جمهوری خواهانه بازسازی می‌کند.

نخستین گسست، به نفی الگوی شاهی موروثی مربوط می‌شود. در اندیشه ایران شهری، شاه مهم‌ترین کانون نظم سیاسی است و انتقال قدرت نیز غالباً در قالب تداوم دودمانی و وراثت سلطنتی تحقق می‌یابد. شاه، به مثابه دارنده فره ایزدی، مرکز ثقل نظام سیاسی و واسطه حفظ پیوند میان نظم کیهانی، نظم اجتماعی و نظم سرزمینی (بستانی، ۱۳۹۰: ۱۹) محسوب می‌شود. هرچند فره ایزدی در

مقام نظری می‌تواند با فقدان شایستگی یا زوال عدالت از فرمانروا سلب شود، ساختار بالفعل قدرت همچنان بر محور شخص شاه و تداوم خاندان فرمانروا استوار می‌ماند. گفتمان انقلاب اسلامی این منطق وراثتی را به‌صراحت نفی می‌کند؛ چرا که حق حکمرانی نه از خون، خاندان و تبار سیاسی، بلکه از صلاحیت‌های دینی، علمی، اخلاقی و سیاسی ناشی می‌شود. ولایت فقیه، دست‌کم در سطح نظری، منصبی موروثی نیست و فقیه تنها در صورت احراز شرایط مقرر می‌تواند عهده‌دار ولایت شود. استمرار رهبری نیز نه از طریق انتقال نسبی قدرت، بلکه بر مبنای تشخیص فقاقت، عدالت، تدبیر و توانایی اداره جامعه در سازوکار خبرگان صورت می‌گیرد. از این حیث، گفتمان انقلاب اسلامی، مشروعیت فردی و تبارمحور شاه را به مشروعیت ضابطه‌مند و فقهی ولی فقیه تبدیل می‌کند. این گسست با پذیرش اصل جمهوریت کامل می‌شود. در ساختار جمهوری اسلامی، بخش مهمی از نهادهای سیاسی از طریق رأی مردم شکل می‌گیرند و گردش مسئولیت در این نهادها بر مبنای انتخاب و دوره‌مندی تعریف می‌شود. ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی، شوراهای محلی و دیگر نهادهای انتخابی، با منطق حکومت مادام‌العمر و انتقال خاندانی قدرت ناسازگار (اسحاقی، ۱۳۸۴: ۱۲۰) هستند. بنابراین، هرچند رهبری در گفتمان انقلاب اسلامی جایگاه محوری دارد، این محوریت از جنس شاهی موروثی نیست، بلکه در چارچوب ولایت فقیه، قانون اساسی و سازوکارهای نهادی صورت‌بندی می‌شود.

دومین گسست، به فاصله‌گیری از ساختار سلسله‌مراتبی کلاسیک مربوط می‌شود. جامعه ایران شهری بر نوعی نظم سلسله‌مراتبی نسبتاً ثابت استوار بود که در آن، جایگاه گروه‌ها و افراد با نسبت آنان با دربار، سپاه، دستگاه دینی و مراتب اجتماعی تعیین می‌شد. شاه در رأس هرم قدرت قرار می‌گرفت و دیگر گروه‌ها متناسب با منزلت خود در حفظ نظم سیاسی و اجتماعی ایفای نقش می‌کردند (قادری و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۴۲). در این ساختار، نابرابری منزلتی نه صرفاً یک واقعیت اجتماعی، بلکه بخشی از انتظام مطلوب جامعه تلقی می‌شد. اما، گفتمان انقلاب اسلامی، دست‌کم در سطح مبانی ارزشی خود، این نظم ثابت و امتیازی را نمی‌پذیرد. اصل توحید، همه انسان‌ها را در نسبت بندگی خداوند برابر می‌داند و امتیاز سیاسی یا اجتماعی را به تبار، ثروت و جایگاه اشرافی وابسته نمی‌سازد. معیار برتری در این گفتمان، تقوا، دانش، تعهد، عدالت و خدمت به جامعه تعریف می‌شود. از همین رو، انقلاب اسلامی در تقابل با اشرافیت سیاسی و اجتماعی اندیشه ایرانی‌شهری، بر

نقش مردم، محرومان و مستضعفان تأکید می‌کند و دولت را مکلف به رفع تبعیض و گسترش عدالت اجتماعی می‌داند. البته نفی سلسله مراتب کلاسیک به معنای نفی هرگونه مرجعیت، تخصص یا تفکیک نهادی نیست. گفتمان انقلاب اسلامی نیز ساختاری دارای مراتب حقوقی و نهادی ایجاد می‌کند که در آن، رهبری، نهادهای فقهی، قوای سه‌گانه و دستگاه‌های اجرایی کارویژه‌های متفاوتی بر عهده دارند. تفاوت اصلی در این است که این مراتب نباید بر مبنای شرافت خونی، امتیاز طبقاتی یا منزلت موروثی توجیه شوند، بلکه باید با ارجاع به قانون، تخصص، مسئولیت و صلاحیت دینی مشروعیت یابند. به بیان دیگر، گفتمان انقلاب اسلامی سلسله مراتب سستی منزلتی را به نوعی تمایز کارکردی و نهادی تبدیل می‌کند.

سومین گسست، به نفی خویش‌کاری طبقاتی مربوط می‌شود. در الگوی کلاسیک ایران‌شهری، نظم اجتماعی بر مبنای تفکیک کارویژه‌ها میان طبقات و گروه‌های نسبتاً پایدار استوار می‌شود. روحانیان، جنگاوران، دبیران، کشاورزان و پیشه‌وران، هر یک وظیفه‌ای مشخص در انتظام جامعه بر عهده دارند و پایداری کشور در گرو آن است که هیچ طبقه‌ای از جایگاه و کارویژه مقرر خود خارج نشود (وکیلی، ۱۴۰۱: ۳۲۸). در چنین برداشتی، عدالت بیش از آنکه به معنای برابری فرصت‌ها یا رفع نابرابری‌ها باشد، به معنای قرار گرفتن هر کس و هر گروه در جایگاه متناسب خود تعریف می‌شود. گفتمان انقلاب اسلامی این تلقی ایستا از جامعه را دگرگون می‌کند. در این گفتمان، انسان‌ها به طبقات تغییرناپذیر با نقش‌های از پیش تعیین شده فروکاسته نمی‌شوند و امکان مشارکت سیاسی، تحرک اجتماعی و تصدی مسئولیت‌های عمومی، در اصل، از انحصار گروه‌های خاص خارج می‌شود. تأکید بر رأی مردم، مسئولیت عمومی، مشارکت سیاسی، عدالت اجتماعی و حمایت از مستضعفان، با منطق تثبیت طبقاتی و تقسیم مقدر منزلت‌ها ناسازگار است. گفتمان انقلاب اسلامی جامعه را عرصه تکلیف، مبارزه، مشارکت و مسئولیت می‌فهمد، نه مجموعه‌ای از طبقات بسته‌ای که هر یک باید در محدوده تاریخی خود باقی بمانند.

با این همه، این گسست به معنای نفی کامل تقسیم کار اجتماعی نیست. دولت اسلامی نیز برای اداره جامعه به تخصص، سازمان، نهاد و تقسیم وظایف نیاز دارد. تفاوت در آن است که تقسیم کار در اینجا نه بر انتساب موروثی به طبقه یا جایگاه اجتماعی ثابت، بلکه باید مبتنی بر قابلیت، تخصص، تعهد و ضوابط قانونی باشد. از این منظر، مفهوم خویش‌کاری در صورت‌بندی جدید از معنای طبقاتی و

بسته خود فاصله می‌گیرد و به مسئولیت دینی و اجتماعی افراد و نهادها در قبال تحقق عدالت و حفظ نظام تبدیل می‌شود. بنابراین مبتنی بر ایده گسست می‌توان گفت گفتمان انقلاب اسلامی، در عین بهره‌گیری از برخی منطق‌های تاریخی دولت‌داری ایرانی، بنیان‌های سلطنتی آن را بازتولید نمی‌کند. شاهی موروئی جای خود را به ولایت فقیه و سازوکارهای قانونی می‌دهد. سلسله‌مراتب منزلتی کلاسیک در سطح هنجاری با اصل برابری توحیدی و معیار شایستگی مواجه می‌شود. خویش‌کاری طبقاتی نیز به مسئولیت اجتماعی و تقسیم کار نهادی مبتنی بر صلاحیت تبدیل می‌شود. بنابراین، نسبت گفتمان انقلاب اسلامی با اندیشه ایرانشهری، نه نسبت این‌همانی و تداوم بی‌واسطه، بلکه نسبت بازخوانی‌گریزشی و دگرگون‌ساز است. این گفتمان، عناصر سازگار با منطق حفظ نظم، استقلال و اقتدار سیاسی را در زبان فقهی و انقلابی مفصل‌بندی می‌کند و عناصر ناسازگار با توحید، نفی امتیاز موروئی و اصل مشارکت عمومی را کنار می‌گذارد. بدین سان، دولت برآمده از انقلاب اسلامی را باید صورتی نو از دولت‌داری در ایران دانست که در عین برخورداری از برخی تداوم‌های تاریخی، مشروعیت، ساختار و غایت سیاسی خود را بر مبنای متفاوت استوار می‌کند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تدوین و بازخوانی مؤلفه‌های اندیشه سیاسی ایرانشهری در صورت‌بندی دولت در گفتمان انقلاب اسلامی انجام شد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نسبت میان این دو، نه بر مبنای این‌همانی مفهومی و نه بر اساس گسست کامل تاریخی قابل تبیین است. گفتمان انقلاب اسلامی، برخی عناصر دیرپای منطق دولت‌داری ایرانی را دریافت و آن‌ها را در دستگاه مفهومی اسلام شیعی، فقه سیاسی و نظم ولایی بازصورت‌بندی کرد.

در سطح نخست، مؤلفه‌هایی مانند ضرورت نظم سیاسی، اهمیت عدالت، حفظ استقلال و تمامیت سرزمینی، تأکید بر آبادانی، مسئولیت حاکم در برابر جامعه و ضرورت وجود دولت مقتدر، واجد تداوم‌هایی میان اندیشه ایرانشهری و گفتمان انقلاب اسلامی ظاهر شدند. این تداوم‌ها نشان می‌دهند که گفتمان انقلاب اسلامی برای تثبیت نظم نوپای پس از انقلاب، تنها بر نفی نظم پیشین تکیه نکرد، بلکه از حافظه تاریخی و نیازهای پایدار دولت‌داری در ایران نیز بهره گرفت. در این میان، مفاهیمی مانند استقلال، حفظ نظام، وحدت ملی و مقابله با آشوب، کارکردی واسطه‌ای برای

پیوند دادن منطق تاریخی دولت ایرانی با زبان سیاسی انقلاب اسلامی ایفا کردند. در سطح دوم، نظریه ولایت فقیه به عنوان نقطه گره‌گاهی گفتمان انقلاب اسلامی عمل کرد. این نظریه، دال‌هایی مانند عدالت، استقلال، آزادی، جمهوریت، اسلامیت و اقتدار سیاسی را در یک زنجیره هم‌ارزی مفصل‌بندی کرد و از شناوری معنایی آن‌ها جلوگیری نمود. ولایت فقیه، در این معنا، صرفاً یک نهاد حقوقی یا سازوکار اداره سیاسی نبود، بلکه دال مرکزی‌ای بود که نسبت میان حاکمیت الهی، اراده عمومی، شریعت و دولت را تنظیم می‌کرد. از این رو، انتقال برخی مؤلفه‌های ایران‌شهری به گفتمان انقلاب اسلامی، مستقیماً انجام نگرفت، بلکه از مجرای این دال مرکزی و در قالب بازتفسیر فقهی و انقلابی انجام گرفت. تحلیل متغیرهای میانجی نیز نشان داد که باز صورت‌بندی فقهی — گفتمانی و ضرورت حفظ تداوم تاریخی دولت ایرانی، دو سازوکار اصلی این انتقال را تشکیل دادند. در سازوکار نخست، مفاهیمی مانند فره، آبادانی، عدالت و مسئولیت فرمانروا از زمینه اسطوره‌ای و شاهانه خود جدا شدند و در زبان تکلیف شرعی، مصلحت عمومی و وظیفه حکومت اسلامی بازتعریف شدند. در سازوکار دوم، گفتمان انقلاب اسلامی برای حفظ ثبات، انسجام و استقلال کشور، با منطق تاریخی ضرورت دولت مرکزی و مقتدر در ایران پیوند برقرار کرد. بدین ترتیب، دولت اسلامی به مثابه صورت جدیدی از دولت‌داری در ایران تثبیت شد که هم داعیه گسست از سلطنت داشت و هم وظایف تاریخی دولت در حفظ نظم و سرزمین را بازتولید می‌کرد. با این همه، تداوم‌های مذکور نباید به معنای تکرار ساختار ایران‌شهری یا بازگشت به الگوی شاهنشاهی فهم شوند. گفتمان انقلاب اسلامی، عناصر بنیادین نظم شاهانه، از جمله وراثت سیاسی، شخص‌محوری سلطنت و امتیاز منزلتی طبقات را در سطح هنجاری نفی کرد. در برابر مشروعیت مبتنی بر فره شخص پادشاه، مشروعیت الهی — فقهاتی قرار گرفت. در برابر سلطنت موروثی، ولایت فقیه و نهادهای قانونی و انتخابی قرار گرفتند. همچنین، در برابر سازمان طبقاتی و خویش‌کاری منزلتی، اصل برابری توحیدی، مسئولیت اجتماعی و تقسیم کار نهادی مبتنی بر صلاحیت قرار گرفتند. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که گفتمان انقلاب اسلامی از رهگذر یک فرایند ترجمه هنجاری و مفصل‌بندی گفتمانی، بخشی از میراث سیاسی ایران‌شهری را درون نظم دینی جدید جذب کرد. این جذب، نه تقلیدی از گذشته، بلکه بازآرایی‌گزینشی آن در پرتو مبانی توحیدی، فقهی و انقلابی بود. بنابراین، صورت‌بندی دولت در گفتمان انقلاب اسلامی را باید نظامی ترکیبی دانست که از یک سو

در پیوند با حافظه تاریخی دولت ایرانی قرار می‌گیرد و از سوی دیگر، مشروعیت، نهادها و غایت سیاسی خود را بر مبنای اسلام شیعی و نظریه ولایت فقیه استوار می‌کند.

فهرست منابع

- اسحاقی، سیدحسین (۱۳۸۴). اصول و ویژگی‌های مردم‌سالاری دینی ۱، نشریه مبلغان، شماره ۶۹
- بستانی، احمد (۱۳۹۰). سهروردی و اندیشه سیاسی ایرانشهری، پژوهش سیاست نظری، ۳ (۱۰)، ۱۹-۳۶
- برومند اعلم، عباس (۱۳۸۸). نقش کربیر در تحولات آیین زرتشت در عهد ساسانیان، فروغ وحدت، ۵ (۱۸)، ۵۵-۶۱.
- بویس، مری (۱۳۷۴). تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی‌اده، تهران: انتشارات توس
- پالیزبان، محسن (۱۳۸۸). رویکردهای متفاوت نسبت به جمهوریت و اسلامیت در جمهوری اسلامی ایران، سیاست، ۳۹ (۳)، ۱۱۳-۱۳۰.
- پورجوادی، نصرالله (۱۴۰۴). در نگاه ایرانشهری، تهران: نشر اگر.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۷۷). یشت‌ها، تهران: ج ۱، نشر اساطیر.
- جوان آراسته، حسین (۱۴۰۵)، حقوق اساسی ۱، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- حسینی فر، عبدالرحمن (۱۴۰۰). نقد دیدگاه استبداد ایرانی همایون کاتوزیان، پژوهش سیاست نظری، ۱۶ (۲۹)، ۳۳۶-۳۱۳
- خمینی، روح‌الله (۱۳۷۹). صحیفه امام، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۹۲). ولایت فقیه: حکومت اسلامی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- دین‌پرست، فائز (۱۳۸۹). تحلیل گفتمان ولایت فقیه در نظام سیاسی ایران، تهران: انتشارات دانشگاه اما صادق.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۹۰). تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان، تهران: نشر قومس.
- رضایی‌راد، محمد (۱۳۸۹). مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی، تهران: طرح نو.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۵). دو قرن سکوت، تهران: سخن.
- سمیعی، علیرضا (۱۳۹۴). پیروزی و ناکامی گفتمان اسلام سیاسی، سیاست، ۴۵ (۲)، ۲۸۷-۲۶۹
- سنگاری، اسماعیل و علیرضا کرباسی (۱۳۹۶). رابطه مفاهیم فره و خویشکاری براساس متون پهلوی و کارکرد اجتماعی آن‌ها در اندیشه سیاسی ایران باستان، مطالعات ایرانی، ۱۶ (۳۱)، ۱۲۵-۱۳۹.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۰). دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، تهران: ج ۱، نشر نگاه معاصر.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۲). خواجه نظام‌الملک طوسی: گفتار در تداوم فرهنگی ایران، تهران: انتشارات مینوی خرد.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۸). درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران: نشر کویر، چاپ سیزدهم.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۹). زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران: نشر مینوی خرد.

- فضیلت، فریدن (۱۳۸۱). دینکرد، ترجمه و تصحیح، تهران: ج ۳: فرهنگ دهخدا.
- فیرحی، داود (۱۳۸۹). قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، تهران: نشر نی.
- فیرحی، داود (۱۳۹۲). فقه و سیاست در ایران معاصر، تهران: ج ۱ و ۲، تهران: نشر نی.
- فیرحی، داود (۱۳۹۹). ایرانشهری و مسأله‌ی ایران، دولت پژوهی، ۶ (۲۱)، ۱-۲۸.
- قادری، حاتم و رستم‌وندی، تقی (۱۳۸۵). اندیشه ایرانشهری (مختصات و مؤلفه‌های مفهومی)، علوم انسانی الزهرا، ۱۶ (۵۹)، ۱۴۸-۱۲۳.
- کدی، نیکی (۱۳۹۲). ایران دوره قاجار و برآمدن رضاخان، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس
- کریستین سن، آرتور (۱۳۹۰). ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: نشر بهزاد
- کواکبیان، مصطفی (۱۳۸۱). حاکمیتی یک‌پارچه با مشروعیتی دوگانه، بازتاب اندیشه، ۲۹.
- گیرشمن، رومن (۱۳۹۸). ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین: تهران: نشر معین
- لکلانو، ارنست و شانتال، موفه (۱۳۹۲). هژمونی و استراتژی سوسیالیستی، ترجمه محمد رضایی، تهران: نشر ثالث.
- محمدی ملایری، محمد (۱۳۷۹). تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، تهران: نشر توس.
- مردی، محمدرضا (۱۴۰۱). سه نظریه فقهی در مبنای مشروعیت دولت در فقه سیاسی شیعه، جستارهای سیاسی معاصر، ۱۳ (۱)، ۴۰-۳.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۷). نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- منصورزاده، محمدباقر (۱۳۹۹). بررسی مقایسه‌ای مفهوم عدالت در اندیشه ایران شهری و انقلاب اسلامی، رهیافت انقلاب اسلامی، ۱۴ (۵۰)، ۸۳-۱۰۲.
- میرزاده کوهشاهی، نادر و فارسی، حسن (۱۳۸۹). تجسم جمهوریت و اسلامیت نظام در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مطالعات سیاسی، ۳ (۹)، ۱۵۲-۱۲۹.
- مینوی خرد (۱۳۸۰). ترجمه احمد تفضلی، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: توس
- نامه تنسر به گشنسب (۱۳۵۴). به تصحیح مجتبی مینوی، تهران: نشر خوارزمی
- نظری، علی‌اشرف (۱۳۸۷). گفتمان هویت و انقلاب اسلامی ایران، تهران: انتشارات شایک
- واعظمی، سیدمجتبی (۱۴۰۲). مبانی و مؤلفه‌های مدرن حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران در پرتو ساختار و رویه موجود، پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، ۱۰ (۱)، ۲۸۶-۲۶۵.

وکیلی، شروین (۱۴۰۱). سیاست ایرانشهری جامعه‌شناسی تاریخی دولت ایرانی، تهران: انتشارات خوشبین
یورگنسن، ماریان و دیگران (۱۳۹۳). نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.